

## حقوق زن و مردم سالاری

مادر بزرگ من زن با استعداد و فهمیده‌ی بود. یکصد و بیست سال پیش به مکتب رفته بود، طب گیاهی می‌دانست و خواندن قرآن و کتاب‌های فارسی را آموخته بود؛ اما در سنت آن روزگاران، زن ایرانی فقط حق یادگیری قرائت قرآن و روخوانی متون فارسی را داشت و نه بیش‌تر. مادر بزرگ من برایم نقل کرد که او در بچگی استعداد و علاقه‌ی فراوانی به آموختن خط داشت اما همین که به صرافت طبع به تمرین خط پرداخته پدرش او را از مکتب بازگرفت که مبادا نوشتن بیاموزد و با نوشتن نامه‌ی ناشایست «تنگی به بار آرد»! این عین کلام مادر بزرگ من بود که همه‌ی قبیله‌ی او عالمان دین بودند. این زن، عاشق کتاب بود و هر کتاب فارسی و روزنامه‌ی را که در اختیار او بود، با عشق و علاقه از آغاز تا انجام می‌خواند، اما تا پایان عمر «خط نداشت»!

من همیشه حسرت خورده‌ام که چرا خط و امضایی از هیچ کدام از مادر بزرگ‌هایم ندارم؛ به‌رغم این‌که پدران و شوهران‌شان همه باسواد بوده‌اند. این تبعیض، حالا که می‌بینم دخترم با داشتن فرصت مساوی، در بهترین دانشگاه‌ها درس خوانده، اروپا، آمریکا و استرالیا را زیر پا گذاشته و از شوهرش و برادرش چیزی کم ندارد، بیش‌تر برایم تأسف‌آور است.

در جامعه‌ی ایرانی تحولات کمی و کیفی عمیقی روی داده است. در ایران امروز، تعداد زنان بیش از مردان است؛ تعداد دانشجویان دختر بیش از پسران دانشجویان شده است؛ اشتغال زن در بیرون از خانه، حضور فزاینده‌ی کمی و کیفی زنان در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و داوطلبانه به تمام سطوح جامعه راه یافته است؛ تعداد استادان دانشگاه، پژوهشگران، شاعران، داستان‌نویسان و ناشران زن به‌طور بی‌سابقه‌ی رشد کرده است؛ زندگی کاملاً مستقل زن در جامعه - جنای از پدر و مادر و بدون داشتن همسر و فرزند - چه به‌عنوان دانشجوی غیربومی و چه به‌عنوان زن جوان شاغل صاحب استقلال مالی - رو به تزاید دارد. تجربه‌ی سفر زیارتی، سیاحتی و تحصیلی به خارج از کشور برای درصد بالایی از زنان، ممکن بلکه عادی شده و...

در نتیجه‌ی همین تحولات، آگاهی و خودباوری زن ایرانی در مقام مقایسه با نسل‌های پیش از این بسیار بالا رفته است. این آگاهی و خودباوری زنان، در آینده‌ی ایران به‌طور عام و در گسترش و تعمیق مردم‌سالاری و حقوق شهروندی به‌طور خاص تأثیری چشم‌گیر خواهد داشت. هم‌چنان که مشارکت سیاسی زنان در انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بسیار مؤثر بود و حتی همین امروز هم رأی زنان و حضورشان در انتخابات، تظاهرات، تحصن‌ها و... نقشی تعیین‌کننده دارد.

حقوق بشر جهانی، برابر اصل «یک نفر، یک رای» هرگونه تبعیض جنسیتی را منع می‌کند و زن را به‌عنوان انسان برابر، محق و سزاوار آزادی و عدالت و مشارکت می‌شناسد.

به امید آن‌که زنان ایرانی به‌عنوان شهروندان آزاد و برابر در هدایت جامعه به‌سوی دفع خشونت و برقراری آزادی و برابری، روز به روز پیروز‌تر باشند.

□ از حقوق زنان و لزوم رفع تبعیض از زن چه در ایران و چه در مجامع بین‌المللی سخن بسیار می‌رود. در ایران، از مشروطیت تا امروز، سه گرایش و نگرش متفاوت در مورد زنان وجود داشته و دارد.

۱- جمودگرایان، با التزام تمام‌عیار به سنت‌های کهن تحت لوای دیانت و به‌نام مبارزه با «فرهنگ وارداتی غرب» هرگونه تغییر در جایگاه زن را بدعت می‌شناسند. با تکیه بر «سنت» ناروایی که «زن» را «متعلقه»ی مرد می‌شناخت، همه‌ی درها را به روی زن به‌عنوان یک موجود زنده‌ی مستقل یا یک شهروند آزاد برابر می‌بندند و او را فقط در مقام مادر و زن خانه‌دار حائز حیثیت و احترام می‌شناسند.

زنان از دیرباز دچار ظلم مضاعف بوده‌اند؛ یعنی چه در رژیم استبدادی و چه در قانون اساسی مشروطیت زنان از جهت سیاسی حق انتخاب شدن و انتخاب کردن نداشته‌اند؛ بلکه حتا از جهت اجتماعی نیز همیشه در سایه‌ی مرد و به‌عنوان وابسته‌ی مرد یعنی تنها در جایگاه تسهیل‌کننده‌ی ظهور و حضور مرد مطرح می‌شده‌اند؛ چنان‌که این مفهوم از این شعر مشهور آشکار است:

زنان را بود بس همین یک هنر

نشینند و زاینند شیران نر  
۲- اصلاح‌گران و نواندیشان دینی می‌خواهند با حفظ باورهای اسلامی، هویت مستقل زن امروزین را پذیرا شوند و آموزه‌های دینی را متناظر با تغییر و تحول عقلانیت جدید متحول کنند. به عبارت دیگر این‌ها نوعی نسبیست برای آموزه‌های سنتی قائل‌اند و حاصل سخن ایشان، تاریخی کردن احکام شرع است.

۳- تجددگرایان، در تقابل سنت و تجدد، با نفی سنت‌های شرقی، الگوهای انسانی و حقوق بشری را می‌پذیرند. در گذشته تجددگرایان با روی آوردن به مظاهر و ظواهر غریبان ضوابط ملی و بومی را در پاینده‌های وارداتی قربانی می‌کردند، اما ترقی‌خواهان امروز، بر اساس گفت‌مان زن و دموکراسی، اصل برابری حقوق زن و مرد را رکن اساسی مردم‌سالاری می‌شمارند.

اگرچه بر بعضی از تجددگرایان ایرانی، از ملک‌خان و آخوندزاده گرفته تا فمینیست‌های وطنی امروز، ایراداتی وارد است؛ اما از جهت کار فرهنگی بویژه تأسیس مدارس دخترانه و راه‌یافتن زنان و دختران به فضاهای جدید اجتماعی / سیاسی انکار نمی‌توان کرد که تجددگرایان نقشی سازنده داشته‌اند.

متحجران در جامعه‌ی ایرانی، سنگرهای خود را یکی پس از دیگری از دست داده‌اند. واپس‌گرایان، در طول یکصد ساله‌ی اخیر، با سوادآموزی زنان، با تأسیس مدارس دخترانه، با حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان، با اشتغال زنان در بیرون از خانه، با مسافرت زنان بدون اجازه‌ی شوهر یا پدر و... مخالفت کرده است. اما زن ایرانی برای احراز یکایک این حقوق، قدم به قدم جنگیده و همه‌ی این سنگرها را فتح کرده است.

■ حسن امین

۱۶ آذر، روز دانشجو است. ما سال گذشته به همین مناسبت در شماره‌ی نهم ماهنامه (آذر ۸۳)، چندین مقاله در خصوص سابقه و لاحقه‌ی جنبش دانشجویی (از آقایان دکتر احمد زیدآبادی، دکتر پرویز ورجاوند، دکتر ابراهیم یزدی و...) چاپ کردیم. امسال ضمن بزرگداشت یاد و خاطره‌ی



سه قلب تپنده‌ی جنبش دانشجویی (شهیدان دانشجو: احمد قندچی، مصطفی بزرگ‌نیا و مهدی شریعت‌رضوی) به‌منظور پرهیز از تکرار مکررات، دو مقاله‌ی کاملاً متفاوت که هر دو را دو همکار اندیشمند و آگاه به سفارش و خواهش ما به مناسبت ۱۶ آذر ماه نوشته‌اند، به خوانندگان ارمغان می‌داریم. نخست مقاله‌ی معطوف به «آینده‌ی جنبش دانشجویی با عنوان «انتظار از جنبش دانشجویی» به قلم دکتر فریبرز رئیس‌دانا و دوم مقاله‌ی در باب سوابق ماقبل جنبش دانشجویی با عنوان «طلیعه‌ی جنبش‌های محصلان ایرانی» به قلم دکتر ناصر تکمیل همایون. امید که این هر دو مقاله‌ی آگاهی‌بخش موردپسند خوانندگان نکته‌سنج بویژه دانشجویان که بزرگ‌ترین سرمایه‌ی معنوی ایران‌اند، قرار گیرد.

قلمروهای خاص خواهان دگرگونی یا مقاومت در برابر دگرگونی‌ست و این قلمروهای خاص ممکن است ساختارهای اساسی جامعه را تحت‌تأثیر قرار دهد و تکانه‌ی برای تحول بلند مدت (یا بخشی از آن) باشد اما به خودی خود و درجه بنیان‌های سیاسی، اجتماعی و سیاسی را نشان نمی‌گیرد و اگر بگیرد، به قلمرو جنبش‌های انقلابی راه می‌یابد.

جنبش‌های اجتماعی می‌توانند بر حسب جنسیت طبقه قشریندی، فعالیت اجتماعی - اقتصادی و تقسیم کار، موقعیت اجتماعی، مذهب قومیت و همانند آنها گروه‌بندی شوند. اما گروه‌بندی دیگر بر حسب گستره یا سهم و شمار شرکت‌کنندگان در جنبش است. هم‌چنین می‌توان جنبش‌ها را بر حسب اجتماعی، فرهنگی، دینی، اقتصادی، سیاسی و جز آن گروه‌بندی کرد. گروه‌بندی دیگر بر حسب ژرفای خواست‌هاست که می‌تواند سطحی یا عمیق باشد. جنبش‌ها ممکن است اصلاح‌طلب یا رادیکال باشند. هیچ ضابطه‌ی از پیش تعیین شده‌ی برای ارزش‌گذاری این دو وجود ندارد. چه بسا جنبش‌های رادیکال که راه به شکست و ناکامی برده‌اند و چه بسا جنبش‌های اصلاح‌طلب که فقط آب به آسیاب محافظه‌کاری ریخته حاصلی جز نامیدی ایجاد نکرده‌اند. در واقعیت جنبش‌ها وضعیت ترکیبی دارند و می‌توانند مرحله به مرحله به یک‌دیگر تبدیل شوند.

جنبش‌های اجتماعی سازمان‌دهی‌های متفاوتی دارند. رابطه‌ی بین نوع جنبش و انسجام سازمانی وجود ندارد. اما جنبش‌های نسبتاً پایدار طبعاً از سازمان‌دهی قوی‌تری برخوردار می‌شوند. اما جنبش‌ها هر چه سیاسی‌تر باشند سازمان‌دهی‌های منسجم‌تری خواهند داشت. به هر حال سازمان‌ها به درجه‌ی سازمان‌های حزبی نمی‌رسند. نقش رهبران یا وقایع تحریک‌کننده نسبتاً پایدار در این سازمان‌دهی‌ها زیاده‌تر از احزاب است. جنبش‌ها باید حداقلی از هماهنگی را داشته باشند و البته هماهنگی برنامه‌ریزی‌شده و سلسله‌مراتبی در آن‌ها غایب است. رسیدن به مرحله‌ی پایین هماهنگی، جنبش‌ها را به هرج و مرج و شورش‌های ناپینا یا کم‌سو می‌کشاند.

این حکم که ایران سرزمین جنبش‌ها - اگر چه نه احزاب ماندگار به‌شمار می‌آید - قابل دفاع است. جنبش‌های سیاسی در ایران (در این بحث فراموش کنیم قیام‌ها و جنبش‌های متعدد پیش از دوران معاصر مانند سرخ‌جامگان، سربداران و اسماعیلیان را) از دوره‌ی قاجار و در حدود چهار تا پنج دهه پیش از مشروطه آغاز شد. جنبش‌های مقطعی یا ماندگار مانند جنبش باییه، جنبش تنباکو، جنبش‌های محلی پیش از مشروطه و بالاخره جنبش انقلابی مشروطه را می‌توان برای دوران معاصر نام برد. جنبش‌های کارگری از اوان مشروطه جریان داشته‌اند و در همه‌ی مبارزات کارگری جهان صفحات درخشان‌تری را در این سرزمین ثبت کرده‌اند. جنبش‌های زنان به دلایل کاملاً آشکار، سرکوب یا مستحیل شده‌اند اما در تاریخ نسبت به آنها نیز بی‌مهری شده است. جنبش زنان در دل مشروطه‌خواهی وجود داشت و تأثیرگذار بود. پس از آن جنبش‌های سوادآموزی و حقوق زن یکی بعد از دیگری پدید آمدند. دو

□ من در دو تعریفی که «کینگ» و «گیدنز» از جنبش‌های اجتماعی به‌دست می‌دهند، ایراد اساسی می‌بینم که در تعریف «باتومور» وجود ندارد و بنابراین تعریف این جامعه‌شناس کامل‌تر است. تعریف دو جامعه‌شناس نخست بر آمادگی جمعی برای کنش در جهت ایجاد تغییرات اعم از نوآوری یا بازگشت به وضعیت گذشته متمرکز است. کینگ جنبش اجتماعی را نوعی داد و ستد جمعی معرفی می‌کند و گیدنز آن را کوشش جمعی برای رسیدن به منافع یا هدف‌های خاص تشخیص می‌دهد. اما در تعریف باتومور اصل دگرگونی اجتماعی برجسته می‌شود و جای پیشبرد منافع یا دستیابی به نوعی تغییرات را می‌گیرد و به این ترتیب مقصد جنبش، رادیکال‌تر می‌شود. درست است که جنبش خارج از حوزه‌ی نهادهای رسمی شکل می‌گیرد (البته این چندان در تعریف کینگ مستتر نیست) اما روحیه‌ی این شکل‌گیری‌ست که می‌تواند به مفهوم جنبش ارتباط یابد. جنبش از نظر باتومور، کوشش جمعی‌ست اما برای مقاومت و دگرگونی. حضور «مردم» به جای «جمعی» البته مفهوم جنبش را مخلوش می‌کند زیرا در یک جنبش، همه‌ی مردم شرکت نمی‌کنند. جنبش هم‌چنین یک انقلاب (اعم از سیاسی یا اجتماعی) نیست بلکه حرکتی‌ست که حداقل متوجه تعدیل‌های اساسی می‌شود و حداکثر به دگرگونی کامل در ساختارهای نظم اجتماعی می‌رسد. جنبش انقلابی، دگرگونی ساختارهای اساسی را نشان می‌گیرد یا آن‌که در برابر دگرگونی‌های اساسی مطرح شده مقاومت می‌کند تا به‌طور جدی یا کامل آن را متوقف سازد. جنبش انقلابی طبقه یا خلق‌ها را در برمی‌گیرد. اگر از بحث جنبش انقلابی بیرون بیاییم، به جنبش‌هایی می‌رسیم که در

تشکل، یعنی حزب توده‌ی ایران و جبهه‌ی ملی ایران - و اولی بیش‌تر و آگاهانه‌تر و با برنامه‌تر - به تسهیل جنبش‌های زنان یاری رساندند. جنبش‌های کارگری در مناطق نفت‌خیز جنوب در سال‌های ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ در واقع پایه‌گذار تحولات عظیم جنبش‌های سیاسی بعد و ملی‌شدن نفت بودند. جنبش ملی‌کردن نفت به رهبری زنده‌یاد مصدق از درخشان‌ترین حرکت‌های سیاسی و در واقع چیزی در حد یک انقلاب سیاسی بود. به هرحال جنبش‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب ضداستبداد شاهی در سال ۱۳۵۷ دوره‌های فراز و نشیب داشتند. کودتای ۲۸ مرداد سرکوب‌گسترده و وحشیانه‌یی را متوجه جنبش‌ها کرد.

در تمامی تاریخ معاصر جنبش‌های روشنفکری با وجود آن‌که نظام‌های استبدادی و مهندسی فرمانروایی ایشان گروه گروه روشنفکران نازایا و وابسته و غیرسیاسی و توخالی را به میدان می‌فرستاد، گونه‌یی مستقل و اثرگذار داشته است. دو جریان دانشجویی و روشنفکری (اهل قلم) گاه به جنبش‌های مهم و مردمی و دگرگون‌کننده تبدیل شده‌اند. جنبش روشنفکران به‌دنبال قیام‌های حاشیه‌نشینان در تهران و ناراضیان تبریز که به برگزاری «شب‌های شعر گوته» تحت رهبری و سازماندهی کانون نویسندگان ایران منجر شده نمونه‌ی مهمی در تاریخ ایران است. کانون نویسندگان ایران همیشه سازمان و نام نمادین و نیروبخش جنبش آزادی‌اندیشه و بیان و قلم بوده است و گاه این جنبش‌ها را متبلور کرده است. پس از قتل‌های سیاسی موسوم به زنجیره‌ای در آذر ۱۳۷۶ در واقع رهبری و سازمان‌دهی کانون توانست با موج ناراحتی و خشم مردمی درهم‌آمیزد و در فضای جریان‌ها و جنبش اصلاح‌طلبی، اما مستقل از آن، جنبش مدنی، دفاع از آزادی‌اندیشه و بیان و قلم و دفاع از امنیت فعالان سیاسی را تا چند سال به جلو ببرد.

جنبش دانشجویی معاصر ریشه در ثلث آخر حکومت رضاشاه دارد. این جنبش با ایجاد دانشگاه و بازگشت دانشجویان اعزامی به فرنگ ریشه گرفت و از همان آغاز خواستار جامعه‌یی دموکراتیک بود. پس از شهریور ۲۰ و بویژه در دوره‌ی حکومت ملی این جنبش طبعاً و به گونه‌ای قابل فهم به گرایش‌های سیاسی و ارتباط با تشکیلات و فعالیت‌های سیاسی جامعه پیوند خورد، اما همیشه با روحیه‌ی جنبش دانشجویی باقی ماند. آذر ۱۳۳۲ را می‌توان مرحله‌ی پایانی این برهه از جنبش دانشجویی دانست. در این سال همراه باحضور نیکسون معاون محافظه‌کار، ضد استقلال‌طلبی و ضد چپ آمریکایی در ایران، تظاهرات دانشجویی به خون کشیده شد و حکومت نظامی آتش‌خود را مستقیماً متوجه تحصیل‌کردگان کرد. سه ستاره‌ی درخشان شریعت‌رضوی، قندچی و بزرگ‌نیا نماد همیشگی مبارزات دموکراتیک دانشجویی شدند. تقریباً همیشه چه پیش از کودتا و چه پس از آن، این چهره‌های چپ و رادیکال (به ویژه رادیکال ملی) بودند که استخوان‌بندی جنبش دانشجویی را سرپا نگه داشتند. تاریخ ایران جنبش لیبرالی دانشجویی را به یاد ندارد.

از سال‌های پیش از انقلاب نطفه‌های سازمان‌های دانشجویی اسلامی، از سوی کسانی چون مهندس مهدی بازرگان، دکتر سحابی و سپس نسل بعدی، مهندس سحابی، دکتر پیمان، کاظم سامی و دیگران پایه‌ریزی شده بود. با مطرح‌شدن سازمان مجاهدین و فعالیت‌های چریکی آنها جریان‌های دانشجویی اسلامی نیز به قلمروی نگرش‌های سیاسی رادیکال وارد شدند. پیش از انقلاب ضداستبدادی ایران در سال ۱۳۵۷، جریان‌های دانشجویی اسلامی با به پای جریان‌های رادیکال چپ فعال بودند، اما جریان‌های ملی به دلیل نداشتن طرح، برنامه شعار و

کنش هم‌پیوندی با نیازهای جامعه رنگ باختند.

واقعاً می‌توان حضور واقعی جنبش‌های دانشجویی رادیکال (اسلامی و چپ) در سال‌های ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ را مورد تأیید قرار داد. اما پس از برخورد‌های سال ۱۳۶۰ که منجر به سرکوب شدید جریان‌های مجاهدین و چپ شده هم‌چنین به‌دنبال اشتباه‌های متعدد و اساسی این جریان‌ها، جنبش دانشجویی فروکش کرد.

سال‌ها جنبش دانشجویی خود را در قالب انجمن‌های اسلامی حکومتی فرو برد و در واقع بخش‌های زیادی از آن فراموردند. انجمن‌های اسلامی مسئولیت مستقیم در اجرای دستورات حکومتی و به خاموشی کشاندن جنبش را بر عهده داشتند. به تدریج با وابسته‌شدن انجمن‌ها بر ساختار قدرت همه‌ی آنها همانند خانه‌ی کارگر و شورا‌های اسلامی کار - که هنوز نیز چنین‌اند - در واقع تثبیت‌کننده‌ی وضع حاکم محافظه‌کارانه و سلطه و سرکوب بودند. وقایع سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۱، جنگ و ویرانی و کشته‌شدن فرزندان میهن، وقایع شهریور ۱۳۶۷ در زندان‌ها، دستگیری‌های سال ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲ هیچ تأثیری بر این انجمن‌های اسلامی که حالا دیگر از سلسله مراتب بوروکراتیک شبه‌حزبی برخوردار شده بودند نگذاشته مگر جایی که پای دفاع از حکومت در میان بود و اعلامیه‌های رسمی منتشر می‌شد. جریان‌های پراکنده و استثناء‌ها البته وجود داشتند اما پایه و مایه‌ی جریان‌های مستقل و قوی فعلی نبودند. وابسته‌شدن به حاکمیت در پی اشغال سفارت آمریکا استحکام بیش‌تری یافته گرچه شماری از دانشجویان پیرو خط امام که در اشغال سفارت دست داشتند، استقلال نسبی خود را حفظ کردند و شماریشان تاوان‌های سختی نیز پرداختند. اما آنها استثنا بودند.

به هر تقدیر جنبش دانشجویی فروکش کرد و دوره‌ی طلایی سردمداران دفتر تحکیم و حکومت و انجمن‌های اسلامی آغاز شد. شمار زیادی از آنان به نان و نوا و شغل و مقام‌های عالی رسیدند که برای خودشان و خانواده‌شان جایگاه و پایگاه‌های عالی اجتماعی ایجاد کرده است - و باز از استثناء‌ها درمی‌گذرم.

از سال ۱۳۷۲، تغییر و تحولی در ترکیب اعضای انجمن‌های اسلامی از حیث رویکردهای سیاسی به‌وجود آمد. پایان یافتن جنگ و راه یافتن گردهمایی تازه‌تر جوانان به دانشگاه‌ها این تحول را موجب شده بود. به تدریج انجمن‌های اسلامی و در کنار آنان برخی جریان‌های محدود دانشجویی اندکی از پوسته‌ی حاکمیتی به بیرون نگاه کردند. در آستانه‌ی انتخابات مجلس در ۱۳۷۵ می‌توانستیم از تحول جدی در ترکیب اعضای انجمن‌های اسلامی صحبت کنیم. اما شبکه‌ی مدیریتی کماکان کنترل را در دست داشت و با توجه به امکانات مالی و مجوز و پشتیبانی‌های قانونی، مانع شکل‌گیری یا رشد هسته‌های مستقل دانشجویی می‌شد. پیوند دانشجویان با کارگران، معلمان، گروه‌های شغلی تحصیل‌کرده و روشنفکران و کانون‌های روشنفکری کاملاً تابو بود. این تابو فقط در دو سه سال اخیر به ظاهر شکسته شده است و البته بخش‌هایی از انجمن‌های اسلامی در درون همین انجمن‌ها دیگر به مدیریت‌های سنتی و قدیمی واقعی نمی‌نهند اما با توطئه‌ها و برخوردها و بازدارندگی‌های انجمن‌های مرکزی شماری از دانشگاه‌ها روبرو می‌شوند.

پس از دوم خرداد ۱۳۷۶، انجمن‌های اسلامی تا حد زیادی باز شدند؛ اما این بار اصلاح‌طلبان در دانشگاه‌ها و در صفوف دانشجویان بویژه در رده‌های مدیریتی نفوذ کرده به گونه‌ی سازمان یافته‌یی تشکل‌های مستقل را نه با شیوه‌ی مرسوم بلکه برای ۶ تا ۷ سال با

شیوه‌های نرم و مخملی متوقف کردند. کارکردن و فعالیت‌های اجتماعی و صنفی و فرهنگی برای دانشجویان تقریباً تنها در چارچوب انجمن‌ها میسر بود. با این وصف فضای عمومی اجتماعی گروه‌های دانشجویی مستقل، دموکرات و لائیک را تقویت می‌کرد. انجمن‌ها ناچار به رقابت‌های ناسالم پرداختند.

در همین برهه بود که جنبش دانشجویی براساس روحیه‌ی جوانان که پای به دانشگاه‌ها گذاشته بودند، شکل گرفت.

وقایع خرم‌آباد، تیر ۷۸ و خرداد ۸۱ نمونه‌هایی از آن بودند که در آن جنبش‌های خودانگیخته با برخورد‌های سازمان یافته‌ی گروه‌های فشار روبرو شدند. انجمن‌های اسلامی تا حد زیادی - گرچه نه عموماً - نقشی اساسی و چه بسا بازدارنده ایفا کردند. آن‌ها در واقع در جمع‌بندی نهایی بر روی روند رشد ترمز زدند. خصلت اصلاح‌طلبان حکومتی نیز به واقع

جالب است که به‌رغم تمام تهدیدهای نیروهای ناظر بیرونی و سازماندهی کنترل از سوی مسئولان دانشگاه و همکاری شمار زیادی از انجمن‌های اسلامی، «نهال‌های گردو» رشد کرده، قد کشیده‌اند و گاه به ثمر نشستند. جریان‌های دانشجویی مستقل دموکرات، چپ و رادیکال به مراحل بالاتری از آگاهی صنفی، اجتماعی و سیاسی راه یافته‌اند. نشست‌ها، بحث و گفت‌وگوها، نشریات و مشارکت‌های صنفی و دموکراتیک آنان مبین این حکم است. این امر آریستوکراسی حاکم دانشجویی، مسئولان جدید دانشگاه‌ها و انجمن‌های اسلامی وابسته ناظران بیرونی و جالب‌تر از همه نظریه‌پردازان رنسانس یا پرتستان‌یسم اسلامی در خارج و داخل را نگران و وحشت‌زده کرده است. به‌عنوان نمونه یکی از آنها که به ظاهر مدت‌هاست به مغالزه یا حضرت مولانا مشغول است وحشت مستولی ناشی از رشد جنبش خودانگیخته



همین بوده است. انجمن‌های اسلامی به شدت به احزاب و جریان‌های اصلاح‌طلب حکومتی وابسته شدند و در کنار آن جریان‌های متصل به محافظه‌کاران - چه قدیمی‌ها و چه نوساز - فعالیت خود را آغاز کردند. تضییقات علیه نیروهای دانشجویی مستقل از دو سو اعمال می‌شد. با این وصف آن‌ها از آن جا که ریشه در جامعه داشتند، رشد کردند.

در چهارسال اخیر شماری از انجمن‌های اسلامی با همدستی عوامل سازمان یافته و مکلف برای حذف حضور استادان، روشنفکران و فعالان سیاسی که مورد استقبال جریان‌های دانشجویی مستقل قرار گرفته بودند، اقدام کردند. دانشگاه علامه یک بار، دانشگاه تهران سه بار، دانشگاه تربیت معلم دو بار، دانشگاه تبریز یک بار برنامه‌ی کنفرانس خود مرا با سماجت و برنامه‌ریزی و اعمال فشار و زور لغو کردند در مواردی جای را به اقتصاددانان راست‌گرای حکومتی دادند. صدراعظمی شیخانه پیش از دوره‌ی اصلاحات در رده بالایی‌های انجمن‌های اسلامی که مانع رشد فکری و فرهنگی و تجربه‌های جنبش شد در دوران اصلاحات جای خود را به آریستوکراسی دانشجویی داد که این بار ابتدا موزیانه و سپس علناً به حذف دگراندیشی و متوقف‌ساختن جنبش اقدام کرده است.

و رادیکال دانشجویی را پنهان نمی‌دارد و همراه آن یکی که رفته است آمریکا و مثل بوش لباس می‌پوشد تا به انقلاب مخملی و گل‌بهی و واژلینی دست یابد، شبکه‌ی ارتباطی را با بخشی از آریستوکراسی دانشجویی پهن می‌کند. دولت جدید نیز به تحرک محدودکننده‌ی تازه‌ی در دانشگاه‌ها دست زده است و انجمن‌های وابسته را به دور تازه‌ی از اطاعت می‌کشاند. با این وصف جنبش دانشجویی مستقل و رادیکال در حال جنبش شدن است: آزادیخواه، آگاه، هم‌پیوند با مردم محروم، مستقل از جریان‌ها و حزب‌های دست‌ساز حکومتی و اناداده در برابر قدرتمندی آمریکا و جهانی‌سازی؛ این واقعاً سراغاز جنبش است. همین جاست که لازم می‌دانم شماری از پیشنهادها و توصیه‌های مبتنی بر تجربه و نظریه را برای جنبش نوپای مستقل دانشجویی مطرح کنم. آنها خودشان بهتر می‌توانند با این تجربه‌ها و با نیازهای درونی و ضرورت‌های بیرونی کنار بیایند. اما هرگز بی‌نیاز از پیوند مردمی و انتقال تجربه‌ها نیستند. نیروها و تشکل‌های دانشجویی وابسته به انجمن اسلامی، بسیج، دانشجویان مسلمان و جز آن نیروهای مستقل و معطوف به انعکاس و درد نیاز جامعه نیستند و باید بی‌پروا از جو موجود نقد شوند، که گفت: